



میراث توماس سانکارا: تجربه ای انقلابی

ارنست هارش

دو هفته قبل از پایان سال 2011، یک سال فوق‌العاده پرتلاطم در زندگی سیاسی بورکینافاسو بود. جوانان خشمگین، جاده ای اصلی در محله زوگونا در اوگادوگو، پایتخت بورکینافاسو را تصرف کردند. آن‌ها یک بازی فوتبال را در خیابان انجام دادند تا نماد مخالفت با کار هتل سازی در زمینی باشد که از آن به عنوان زمین ورزشی استفاده می‌کردند: آخرین منطقه باز در زوگونا که قبلاً برای توسعه تجاری تصرف نشده بود. در حالی که ماشین‌ها برای پشتیبانی از آن‌ها ترافیک کرده بودند و پلیس ضد شورش در حال تماشا بود، معترضان با سر دادن شعارهایی، تصاحب زمین خود را محکوم کردند. از جمله: «malheur a` ceux qui ba`illonnent»

leur peuple) «وای بر کسانی که مردم خود را خفه می کنند». هیچ اشاره صریحی به توماس سانکارا، که چندین دهه قبل از آن برای محکوم کردن یک رژیم استبدادی به کار برده بود، وجود نداشت. با این حال، معترضان به خوبی می دانستند که اکثر بورکینابه‌ها منشأ و اهمیت کلمات را درک می کنند. با حواله کردن این شعار به سمت مقامات شهرداری، جوانان احتمالاً آن را به عنوان یک هشدار عمومی و همچنین یادآوری خاصی در نظر داشتند که در ابتدای سال 1984، در دوران ریاست جمهوری سانکارا، قرار بود میدانی برای جوانان در این مکان ساخته شود. پس از اینکه شهردار منطقه قول داد نیمی از زمین به یک مجموعه ورزشی جدید اختصاص یابد، معترضان با رفع محاصره موافقت کردند.

یک ربع قرن پس از ترور سانکارا، او همچنان حضور سیاسی قابل توجهی در کشورش دارد. هر 15 اکتبر، در سالگرد کودتای 1987 که منجر به مرگ او شد، ستایش کنندگان‌ش در کنار قبر او در اوگادوگو گرد هم می آیند تا قهرمان کشته شده خود را گرامی دارند. گاهی اوقات گردهمایی، مراسمی نسبتاً ساده و تقریباً آیینی است. با این حال، گاهی اوقات، آن‌ها ده‌ها هزار نفر را به خود جلب می کنند تا اعتراضی پرشور باشد علیه رژیم رئیس جمهور بلز کامپائوره، کاپیتان سابق که در سال 1987 قدرت را به دست گرفت. در حالی که سخنرانان معمولاً چهره‌های مخالف یا رفقای سابق سانکارا هستند، بسیاری از شرکت کنندگان، جوانانی هستند که تجربه‌ی زندگی در دوران سانکارا را نداشته‌اند. فراتر از مرزهای خود بورکینافاسو - در سایر کشورهای آفریقا، اروپا و آمریکا - روشنفکران رادیکال و فعالان جوان نیز گهگاه گرد هم می آیند تا در مورد ایده‌های سانکارا و درس‌های تلاش انقلابی او بحث کنند.

در حالی که نام بردن از سانکارا برای سال‌ها پس از مرگ او عملاً در بورکینافاسو تابو بود، نام او دوباره وارد جریان اصلی این کشور شد. در سال 2000 او رسماً بازپروری، و به عنوان قهرمان ملی معرفی شد. حتا قبل تر، از زمان احیای نظام چند حزبی در دهه 1990، احزاب مختلفی که خود را «سانکاریست» می نامند، در انتخابات‌ها نامزدهای خود را معرفی و از سال 2002، حدود نیمی از نمایندگان مجلس ملی را تصاحب کرده‌اند. در انتخابات ریاست جمهوری سال 2005، رئیس بزرگترین حزب سانکاریست، پِنِنِدِه سانکارا، وکیل حقوق کارگران (هیچ نسبتی با

رئیس جمهور فقید نداشت)، در رتبه دوم قرار گرفت. در نظرسنجی ریاست جمهوری سال 2010، او با کمی اختلاف آرا، سوم شد. تأثیر انتخاباتی این احزاب سانکاریست- که مجموعاً به کمتر از 10 درصد در رای گیری می رسند- به دلیل پراکندگی و جناح بندی آن‌ها و همچنین تصور عمومی مبنی بر اینکه برخی رهبران این احزاب ممکن است به طور کامل نسبت به آرمان های انقلابی انگیزه نداشته باشند، ناتوان است.

مهمتر از آن، ایده های دوران سانکارا اغلب به عنوان راه حل های جایگزین در زمان بحران حاد مطرح می شوند. جالب آن که، ایده های سانکارا نه تنها توسط کسانی که خود را پیرو سنت سانکاریست می دانند، بلکه توسط لیبرال ها، ملی گراها و دیگرانی که از امور کشور خشمگین هستند، پیشنهاد می شوند. در جریان اعتراضات مردمی که پس از ترور سردبیر روزنامه مستقل نوربرت زونگو در دسامبر 1998 کشور را تکان داد، مردم از اینکه مقامات بلندپایه دارای مصونیت قضایی در برابر نقض حقوق و معاملات هستند به خشم آمدند و خواستار این شدند که دادگاه های انقلابی سانکارا دوباره به راه بیفتد.

پس از تظاهرات برای قیمت مواد غذایی که بورکینافاسو، سنگال و سایر کشورهای آفریقایی را در اوایل سال 2008 فرا گرفت، دیدیه آوادی، خواننده رپ اهل سنگال، آهنگی سخت به نام بَنگ بَنگ و وِوِپه را منتشر کرد. او در آن آهنگ یک سری ویدیوی همراه که گرسنگی را به شکاف گسترده میان فقیر و غنی پیوند می داد منتشر کرد و متن شعر خود را با نقل قول‌هایی از سانکارا در هم آمیخت که نظام سرمایه داری و امپریالیستی را به چالش می کشید. هنگامی که بورکینافاسو پس از کشته شدن یک دانشجو در فوریه 2011 با ضرب و شتم در کودتو فوران کرد و تظاهرات ضد دولت کشور را غرق کرد، هنرمند محبوب سبک رگا، آهنگ جدیدی را در یک کنسرت به نمایش گذاشت که در آن پیشنهاد شد کامپانوره ریاست جمهوری را ترک کند؛ آن هم در حالی که تی-شرت سانکارا پوشیده بود. شورش های مکرر ارتش در سال 2011، با غارت مغازه ها و مناطق مسکونی بازرگانان، چندین مفسر را بر آن داشت تا به این ضرب المثل سانکارا استناد کنند که «یک سرباز بدون آموزش سیاسی فقط یک جنایتکار قدرتمند است».

چرا این میراث ماندگار شد؟ چرا جوانان اپوزیسیون در بورکینافاسو - و سایر نقاط آفریقا - به مطرح کردن سانکارا و ایده‌های او ادامه می‌دهند؟ بدون شک، دلیل این امر در نارضایتی آن‌ها

نسبت به وضعیت امروزی نهفته است: گرسنگی، فقر، سوء استفاده‌های گسترده و فساد، «دموکراسی‌های» انتخاباتی که تغییرات واقعی کمی ایجاد می‌کنند، نخبگانی که بیشتر به پایتخت‌های غربی تمایل دارند تا هموطنان خود. برای برخی در سراسر منطقه، ستایش سانکارا یا پوشیدن تی شرتی با تصویر او می‌تواند نمادی از بیگانگی و سرپیچی باشد، یک بیان سیاسی - فرهنگی قابل مقایسه با پرتره‌های دیگر مثل چه گوارا و باب مارلی. به طور خاص در بورکینافاسو، پیامی که با تکان دادن نام یا تصویر سانکارا منتقل می‌شود، از اهمیت بالایی برخوردار است. او نه تنها یک طغیان‌گر ملی بود، بلکه شخصی که مسئول شهادت او شناخته می‌شود، هنوز در کاخ ریاست‌جمهوری نشسته است. چه راهی بهتر از این، برای رد نظام ایجاد شده؟

این مقاله به ارزیابی امور در بورکینافاسو پس از سانکارا نمی‌پردازد. همچنین فعالیت‌های کسانی را که ادعا می‌کنند راه سانکارا را دنبال می‌کنند، تجزیه و تحلیل نمی‌کند؛ بلکه عمدتاً به جنبه‌های خاصی از تجربه انقلابی بورکینافاسو و نقش مشهورترین رهبر آن نگاه می‌اندازد. انقلاب‌ها امور پیچیده‌ای هستند و همیشه واکنش‌های متفاوتی را از طرف مخالفان و ستایش‌کنندگان برمی‌انگیزند. حتی طرفداران سرسخت، عموماً نمی‌توانند در مورد اینکه کدام انقلاب مهم‌تر است، کدام یک شکست خورده و باید به خاطر سپرده شود یا فراموش شود، توافق کنند. این تأملات نیز ناگزیر با تحقیقات خاص خود نویسنده در مورد بورکینافاسو، در طول انقلاب و پس از انقلاب، رنگ آمیزی شده است.

یک نقطه عطف تاریخی

تکنیکی تجربه انقلابی 1983-1987 را تنها با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و سیاسی کشور در آن زمان می‌توان به طور کامل درک کرد. در دوران استعمار، ولتای علیا (نام پیشین بورکینافاسو)، همان‌گونه که مقامات فرانسوی آن را «Haute-Volta» نامیدند، کمی بیش از یک سرزمین فرادریایی دورافتاده در نظر گرفته نمی‌شد، با منابع کمی که شایسته بهره‌برداری می‌دانستند، به جز ذخایر نیروی کار جوان و توانا. در نتیجه، ولتای علیا نسبت به بسیاری از مستعمرات آفریقایی در مناطق ساحلی، سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت، نفوذ بازار یا رده بندی طبقاتی بسیار کمتری را تجربه کرد.

ولتای علیا مخالفت محدودی با حاکمیت استعماری، پس از درهم شکستن آخرین مقاومت مسلحانه در برابر فتح فرانسه در سال 1916 نشان داد. تعداد انگشت شماری از شخصیت های ناسیونالیست یا چپ که ظهور کردند توسط نیروهای محافظه کار بیشتر مانور داده شدند. هنگامی که فرانسه سرانجام در سال 1960 حق حاکمیت خود را واگذار کرد و اداره کشور را به یک سیاستمدار به نام موریس یامنوگو سپرد- کسی که در واقع یک سال قبل با استقلال مخالفت کرده بود- اتحادیه های کارگری و جنبش های دانشجویی به خوبی سازمان دهی شده و سئیزه جو بودند و در ژانویه 1966 شورشی علیه یامنوگو را به راه انداختند. اگرچه، آن ها ضعیف تر از آن بودند که دولت مردمی تری را برپا کنند و در عوض از تصرف قدرت توسط فرمانده ارتش استقبال کردند. این اولین مورد از سلسله تسلط های نظامی بود، و تحریک اتحادیه های کارگری در تضعیف چند رژیم بعدی نیز نقش داشت.

از آن جایی که «قهرمانان ملی» برجسته دوران استقلال کمیاب بودند، این احتمال وجود دارد که ظهور حتی یک رهبر نسبتاً مترقی یا ملی گرا اثر برجسته ای در کتاب های تاریخ به جا بگذارد. با این حال سانکارا چیزی جز فردی نسبتاً مترقی بود. در اوایل، کاپیتان جوان ارتش با چندین گروه الهام گرفته از مارکس تماس های مخفیانه ای برقرار کرد؛ به ویژه با یکی از دوستان دوران کودکی اش، سومان توره، که رهبر مبارزترین اتحادیه بود. سانکارا و دیگر افسران چپ به تدریج در میان رده های پایین تر ارتش محبوبیت پیدا کردند.

در اواخر سال 1981 یک رژیم نظامی شکننده که به دنبال تقویت اعتبار خود بود، سانکارا را به عنوان وزیر اطلاعات معرفی کرد. آن حرکت برای رژیم نتیجه معکوس داشت. سانکارا از رسانه های محلی برای افشای فساد در سطوح بالا حمایت کرد و زمانی که رژیم سرکوبگرتر شد، استعفا داد و علناً آن را محکوم کرد (با استفاده از عبارت معروف «وای بر کسانی که مردم خود را خفه می کنند»). این کار، بازداشت و حبس خانگی به دنبال داشت. کودتای دیگری که این بار تا حدی منعکس کننده قدرت فزاینده افسران جوان تر با گرایش چپ بود، سانکارا را در ژانویه 1983 به نخست وزیری بازگرداند. او مجدداً از مقام دولتی خود استفاده کرد تا تغییری ایجاد کند، از جمله با حمایت از بسیج کارگری، محکوم کردن فساد، انتقاد از نفوذ محافظه کارانه روسای سنتی و حمایت از مواضع سیاست خارجی ضد امپریالیستی. زنگ خطر در پاریس به

صدا درآمد و افسران ارشد محافظه کار رژیم تشویق شدند تا در ماه مه 1983 کودتای داخلی برای سرنگونی و دستگیری سانکارا و نزدیکترین همکارانش ترتیب دهند.

آن کودتا طبق برنامه پیش رفت. تظاهرات گسترده ای در اوگادوگو با حضور دانش آموزان دبیرستانی، جوانان محله های فقیرنشین و برخی از اتحادیه های کارگری برگزار شد. معترضان فریاد زدند «سانکارا را آزاد کنید!» و شعارهایی علیه فرانسه سر دادند. کمیته های مخفی مشکل از غیرنظامیان که برای مقابله با کودتا تشکیل شده بودند و تراکت هایی ضد دولتی را در پادگان ها پخش می کردند. سرانجام، در 4 اوت 1983، کامپانوره که پادگان چتربازان را در اختیار داشت و آن زمان طرفدار سانکارا بود حدود 250 چترباز را با هماهنگی سانکارا، سایر پرسنل نظامی و واحدهای حامیان غیرنظامی برای تصرف تأسیسات اصلی به اوگادوگو هدایت کرد. در آن شب سانکارا برای اعلام سرنگونی دولت و ایجاد شورای ملی انقلاب جدید (CNR) روی آنتن رفت.

مخالفان سیاسی و برخی در رسانه ها، لباس های سانکارا و افسران همکارش را دیدند و سریعاً این تصرف را «کودتا» و دولت را «رژیم نظامی» نامیدند. با این حال، تسلط در سال 1983 با همکاری مستقیم چند گروه غیرنظامی چپ انجام شد که رهبران آن ها نیز پست های برجسته دولتی را در اختیار داشتند. CNR و کابینه تشکیلاتی آن ها غیرنظامی بودند، اگرچه بیشترین نفوذ را سانکارا، کامپانوره، کاپیتان هانری زونگو و فرمانده ژان باپتیست لینگانی، چهار رهبر «تاریخی» در تصرف قدرت در آگوست 1983 داشتند.

اینکه آیا تجربه CNR سانکارا را می توان به عنوان یک «انقلاب» توصیف کرد، قابل بحث است. اما با تعاریفی که از آن تجربه انجام شده، یک انقلاب بود. با این حال، به وضوح مستلزم آن نوع دگرگونی های عمیق اقتصادی و اجتماعی نبود که «انقلاب های بزرگ» فرانسه، روسیه یا چین، یا حتا انقلاب های ناشی از شورش های ضداستعماری آفریقا (الجزایر، گینه بیسائو، آنگولا، موزامبیک) یا سرنگونی سلطنت فنودالی در اتیوپی داشتند. و در حالی که سانکارا و همکارانش از سنت های این کشور برای تحریک مردمی استفاده می کردند و اغلب به دنبال تحریک بسیج مردمی بودند، این مورد دوم محدودیت های جدی داشت، به طوری که بیشتر ابتکارات برای تغییر، عمدتاً از CNR سرچشمه می گرفت، بنابراین تا حدی «یک انقلاب از بالا» بود. به هر

روی، هر چه که بشود به آن گفت، برای بسیاری از ناظران معاصر آشکار بود که CNR تغییرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیشتری را در چهار سال کوتاه خود نسبت به ربع قرن قبل در کشور به ارمغان آورده است.

ایدئولوژی

برای بسیاری از ناظران خارجی - و شهروندان خود کشور - تعیین دیدگاه رهبری آسان نبوده است. سانکارا و همکارانش انقلاب خود را «انقلاب دموکراتیک و مردمی» نامیدند. این امر باعث شد برخی از تحلیلگران دانشگاهی از برچسب «پوپولیست» برای نامیدن او استفاده کنند. آن‌ها گاهی این کار را از راه مقایسه کردن سانکارا با جری رالینگ غنا، افسر جوان دیگری که در سال‌های اولیه قدرتش به نظر می‌رسید ویژگی پوپولیستی داشته باشد، انجام می‌دادند. برخی از مفسران رسانه‌ها نیز سانکارا را یکی از پیروان معمر القذافی برچسب گذاری کردند. قذافی در سفر سانکارا به لیبی ظاهراً به او فشار آورد تا رویکرد «کتاب سبز» خود را اتخاذ کند، اما سانکارا پاسخ داد: «ما دقیقاً باکره سیاسی نیستیم. به تجربه شما علاقه مندیم، اما می‌خواهیم خودمان زندگی کنیم.»

سانکارا به راحتی خود را مارکسیست معرفی کرد. تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی در سراسر سخنرانی‌های او مشهود است، به‌ویژه «سخنرانی جهت‌گیری سیاسی» معروف در اکتبر 1983، که تحلیل مفصلی از نیروهای طبقاتی و استراتژی اتحاد با برخی در مقابل مخالفت با دیگران ارائه کرد. او در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، خود را الهام‌گرفته از انقلاب فرانسه، کمون پاریس و انقلاب روسیه خواند. از نظر ویراستاران توماس سانکارا، در گسترده‌ترین مجموعه آثار او، این جهت‌گیری ایدئولوژیک عنصر تعیین‌کننده میراث سیاسی او است: «سانکارا در میان رهبران مبارزات برای آزادی ملی در آفریقا در نیمه آخر قرن بیستم برجسته شد؛ چون کمونیست بود.»

از زمان مرگ سانکارا خیلی چیزها تغییر کرده است. دیوار برلین سقوط کرده و اتحاد جماهیر شوروی ناپدید شده است. در بورکینافاسو، همکاران سابق سانکارا که در کنار کودتای کامپا‌نوره بودند، به زودی به سمت راست حرکت کردند. اگر هنوز هم اصلاً با چپ همذات‌پنداری می‌

کنند، تمایل دارند خود را «سوسیال دموکرات» بنامند. به طور واضح تر، امروزه به ندرت هیچ یک از رهبران سانکاریست در بورکینافاسو توجه خود را باورمند به اندیشه کمونیستی قهرمان خود جلب می‌نمанд. بزرگترین گروه سانکاریست، Union pour la renaissance/Parti sankariste (UNIR/PS)، اغلب به طور کلی در مورد نیاز به مبارزه برای دموکراسی و عدالت و علیه «استعمار در همه اشکال آن» صحبت می‌کند. نوربرت تی-پندر پَنوگو، رهبر جبهه نیروهای اجتماعی، یکی دیگر از احزاب سانکاریست، تا آن جا پیش رفته که مارکسیست بودن سانکارا را انکار کرد و استدلال کرد که «سانکاریسم، خود را به عنوان یک امر سیاسی تعریف می‌کند. جریانی که برآمده از سوسیال-دموکراسی است، با ویژگی درونزا و عملگرا.»

جنبه‌های دیگر دیدگاه ایدئولوژیک سانکارا، هم در بورکینافاسو و هم در میان فعالان رادیکال در جاهای دیگر، تا حدودی مورد لطف بیشتری قرار گرفته. اظهارات او علیه امپریالیسم و حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش- از آفریقای جنوبی تا صحرای غربی، از آمریکای مرکزی تا کالدونیای جدید- اغلب در ذهن دیگران است. موضع قاطع او در برابر بدهی خارجی فزاینده آفریقا و فراخوان (ناموفق) او از دیگر رهبران آفریقای جنوبی برای امتناع جمعی از پرداخت آن. معروف‌تر از همه، بسیاری به یاد می‌آورند که سانکارا با انتقاد مستقیم از برخی مواضع سیاست خارجی فرانسه به رئیس‌جمهور مهمان، فرانسوا میتران، از ظرافت‌های دیپلماتیک تخطی کرد، و باعث شد که رئیس‌جمهور فرانسه به شوخی او را سرزنش کند: «این مرد، رئیس‌جمهور سانکارا، تا حدودی در دسرساز است،» با به دست آوردن دشمنی قدرت‌های مختلف غربی و متحدان محلی آن‌ها، عزم سانکارا برای سخن گفتن علیه سلطه امپریالیستی به طور همزمان باعث تشویق بسیاری از قهرمانان استقلال طلب آفریقا شد. فراخوان‌های مکرر سانکارا برای ایجاد وحدت پان-آفریقای، نه فقط در راس، بلکه به ویژه در میان مردم این قاره نیز تأثیری ماندگار بر جای گذاشت. دیوید گاکونزی، فعال بوروندیایی، در پیشگفتار خود برای اولین مجموعه سخنرانی‌های سانکارا به زبان فرانسوی، اظهار داشت، سانکارا عمیقاً پان آفریقای، انترناسیونالیست و وابسته به مبارزات جهان سوم بود.

موضع قوی سانکارا در برابر فساد و زندگی مفرح مقامات دولتی، جنبه دیگری از دیدگاه او را منعکس کرد. در چنین کشور فقیری، صرفه جویی و درستکاری کلیدواژه‌های جدیدی بودند.

محاکمه های علنی تعداد زیادی از مقامات بلندپایه و به زندان فرستادن آن ها به دلیل فساد یا کلاهبرداری، یکی دیگر از کار های او بودند. وزرای حاضر در دولت سانکارا مجبور به راندگی با رنو یا پژو کوچک و ارزان قیمت بودند. سانکارا فرزندان خود را در مدارس دولتی نگه می داشت و با اقوام خود که به دنبال مشاغل دولتی بودند مخالفت می کرد. بیست و پنج سال پس از مرگ سانکارا، ماکسیم نیکیه ما، یکی از چهره های برجسته در (Ren-lac)، سازمان مدنی اصلی ضد فساد، خاطرنشان کرد که تحت حکومت CNR - بر خلاف امروز - یک «اراده سیاسی قوی» برای مبارزه با فساد وجود داشت (سیدویا، 15 اکتبر 2012). با شیوع فساد، دزدی و خویشاوندی در سراسر آفریقا، کمپین های ضد فساد و شخص سانکارا توجه گسترده ای را به خود جلب کرده است. به عنوان مثال، در آفریقای جنوبی، یک گروه الهام گرفته از آگاهی سیاه¹ به صراحت از ایده های سانکارا استفاده کردند و از رئیس جمهور جیکوب زوما و دیگر رهبران کنگره ملی آفریقایی حاکم خواستند که خانه های خود را رها کرده و با همان استانداردهایی که اکثریت مردم زندگی می کنند زندگی کنند.

سانکارا همه برجسب های پان آفریقایی، ضد امپریالیست، کمونیست و ضد فساد را دارا بود. کسانی که امروزه به او استناد می کنند تمایل دارند هر جنبه ای را که برای آن مناسب به نظر می رسد، برجسته کنند.

ملت سازی

سانکارا هر از گاهی در مورد نیاز به «وطن پرستی» برای دفاع، ساختن و مدرن سازی کشور صحبت می کرد. با این حال، او عموماً از دعوت به ناسیونالیسم اجتناب می کرد زیرا در سرزمین قدیمی و «نو استعماری» ولتا، این کلمه از ارزش کمی برخوردار بود. تلاش انقلابی او مسلماً در داخل مرزهای خاصی در حال گسترش بود، اما سانکارا بارها اصرار داشت که بخشی از یک مبارزه گسترده تر منطقه ای، قاره ای و جهانی است.

¹ جنبش آگاهی سیاه (BCM) یک جنبش دانشجویی با نفوذ در دهه 1970 علیه آپارتاید آفریقای جنوبی بود. م.

سانکارا به‌عنوان فردی که بر روش‌های تحلیل مارکسیستی اتکا می‌کرد، به خوبی دریافته بود که شخصیت و امکانات انقلاب تا حد زیادی توسط واقعیت‌های موجود، یعنی «شرایط عینی» تعیین می‌شود. سانکارا به این اعتقاد داشت که انقلاب باید در «کشوری عقب مانده و کشاورزی رخ دهد که وزن سنت و ایدئولوژی ناشی از یک سازمان اجتماعی از نوع فئودالی، بر توده‌های مردمی سنگینی کند» در جایی که «یک طبقه کارگر سازمان یافته و آگاه به مأموریت تاریخی خود وجود ندارد». ساخت سوسیالیسم، در حالی که به عنوان آینده‌ای مطلوب تلقی می‌شد، به وضوح در دستور کار فوری قرار نداشت. با توجه به وضعیت توسعه نیافتگی شدید ولتای علیا، وظایف اساسی تری در اولویت قرار گرفتند.

در اولین سالگرد تسلط CNR در 1983، سانکارا نام سرزمین خود را به «بورکینافاسو» تغییر داد، ترجمه‌ی آن می‌شود «سرزمین مردم راستگو». دولت با گرفتن این نام از دو زبان مختلف بومی (و پسوند «به» در «بورکینابه» از زبان سوم)، هویت آفرینایی کشور جدیدی را که می‌کوشید بسازد، تأیید کرد. این نشان می‌داد که دولت مشروعیت خود را نه از یک نامگذاری جغرافیایی استعماری، بلکه از مردمان گوناگونی که در آن سرزمین زندگی می‌کنند، می‌گیرد. این تلاش برای بهره‌برداری از فرهنگ بومی آگاهانه بود. از نظر تاریخی، قوم مُسی‌ها با توجه به تعدادشان (حدود نیمی از جمعیت) و تمرکز جغرافیایی‌شان (در مرکز، اطراف پایتخت)، باعث شد تا آن‌ها تمایل به سلطنت بر بورکینافاسو را داشته باشند. دولت سانکارا رویکرد فراگیرتری را دنبال کرد. CNR مُسی‌های متعددی را در خود داشت، اما قوم بوبو، گورونسی، پله و دیگر قوم‌ها را نیز در خود داشت. خود سانکارا از یک گروه فرعی حاشیه‌ای و پایین‌تر به نام سیلمی-مُسی (از اجداد مختلط مُسی و پله) بود.

اخبار تلویزیونی دیگر فقط به زبان فرانسه نبود، بلکه به زبان مور و گاه به زبان‌های دیگر نیز ارائه می‌شد. از آن جایی که تعداد بسیار کمی از بورکینابه‌ها به تلویزیون دسترسی داشتند، رادیو همچنان ابزار اصلی ارتباط بود و از 11 زبان بومی استفاده می‌کرد. یک کمپین سوادآموزی بزرگسالان که در سال 1986 راه‌اندازی شد و 9 سال ادامه داشت. گردهمایی‌ها و کنفرانس‌های بزرگ اغلب با اجرای رقص و اجرای موسیقی توسط گروه‌های قومی مختلف برگزار می‌شد. اعلامیه هیئت داوران در یک جشنواره فرهنگی تأیید کرد که اگرچه آثار فردی ممکن است در

رقابت باشند، اما خود فرهنگ ها در رقابت نیستند، زیرا «هر فرهنگی ارزش خاص خود را دارد... این جشنواره فرصتی است برای ملیت های مختلف ما تا خود را کشف کنند. خود را بشناسند و متقابلاً خود را غنی کنند تا یک فرهنگ واقعی ملی به وجود آید.»

در طول دوران انقلاب، بسیاری از شهروندان به هویت آفریقایی خود و غنای فرهنگی کشورشان احساس غرور شدیدی پیدا کردند. سال ها پس از سقوط CNR، بخش های مهمی از مردم، از جمله چهره های برجسته که از نظر سیاسی با دولت سانکارا خصومت داشتند، به نظر می رسد از این که خود را یک بورکینابه بنامند خوشحال می شوند.

جهت گیری مجدد اقتصادی و اجتماعی

دولت سانکارا در تلاش برای ساختن یک اقتصاد ملی مبتنی بر بازارها و منافع داخلی، با وضعیت متناقضی روبرو شد. از آن جایی که بیشتر اقتصاد هنوز تحت تسلط کشاورزی بود و صنعت، نقش بسیار کمی داشت، بورکینافاسو به اندازه برخی از همسایگان خود درگیر روابط بازار خارجی نبود، بنابراین موانع کمتری برای تغییر جهت گیری های عمده سیاسی پیش می آمد. با این حال، از آن جایی که نیروهای مولد بسیار ابتدایی بودند، این کشور منابع کمی برای پیش برد اهدافش داشت.

به عبارتی، برنامه پنج ساله دولت هدف نهایی را اعلام کرد که چیزی کمتر از «اقتصاد ملی مستقل، خودکفایی برنامه ریزی شده در خدمت یک جامعه دموکراتیک و مردمی» نبود. دولت باید نقش اصلی را ایفا می کرد، زیرا هیچ نیروی دیگری، از جمله بخش خصوصی کوچک، نمی توانست سرمایه مورد نیاز برای ایجاد زیرساخت های اساسی و تحریک فعالیت های تولیدی را بسیج کند. درست است که دولت همچنان از کمک های خارجی استفاده می کرد؛ با وجود این، در حالی که سطح کلی کمک ها به صورت واقعی بین سال های 1984 و 1987 ثابت ماند، بسیاری از آن به پروژه های خاصی که قبلاً در دست اجرا بودند، مرتبط بود. فرانسه، بزرگترین کمک کننده، پس از سال 1983، مانند بانک جهانی پس از سال 1984، تمام حمایت های بودجه ای عمومی را متوقف کرد.

سرمایه‌گذاری‌های دولتی جدید تنها با صرفه‌جویی جدی در عملیات موجود می‌توانستند تأمین مالی شوند. حقوق‌های خدمات ملکی مسدود شد و وزیر دولت مجبور شدند از کمک هزینه‌هایی که پیش از این دریافت می‌کردند صرف نظر کنند. بودجه‌های متوالی بسیار بیشتر صرف بهداشت، آموزش و سایر برنامه‌های اجتماعی شد و سرمایه‌گذاری قابل توجهی برای پروژه‌های زیربنایی و تولیدی اختصاص داده شد.

چشمگیرترین تغییری که ایجاد شد، دور شدن از شهرها به سوی حومه شهرها بود. دولت به کشاورزان و دامداران فقیر خدمات عمومی گسترده‌تر، نهاده‌های تولیدی، مشوق‌های قیمتی، کمک‌های بازاریابی، آبیاری، حفاظت از محیط زیست و سایر حمایت‌ها ارائه کرد. در برنامه پنج ساله 71 درصد سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی به کشاورزی، دامپروری، شیلات، حیات وحش و جنگل اختصاص یافت.

روستاییان همچنین از دسترسی بیشتر به بهداشت و آموزش بهره‌مند شدند. تا ژانویه 1986 بیش از 7460 پست بهداشتی اولیه ایجاد شده بود که تقریباً می‌شد یک پست برای هر روستا. حدود 2 میلیون کودک در برابر بیماری‌های اصلی دوران کودکی واکسینه شده بودند و به حدود 36000 روستایی سواد اولیه آموزش داده شد. این ابتکارات بخشی از یک حرکت گسترده‌تر برای گسترش خدمات اجتماعی بود. بین سال‌های 1983 و 1987، هزینه‌های بهداشت عمومی 27 درصد و هزینه‌های آموزش 42 درصد افزایش یافت. ابتکارات جدید مهمی نیز در سایر زمینه‌های حیاتی برای رفاه اجتماعی از جمله مسکن، حمل و نقل، کمک به کودکان، ایجاد شغل، آب و تنظیم خانواده انجام شد.

دولت از هر کمک خارجی که می‌توانست دریافت کند استقبال می‌کرد. با این حال، وزیر برنامه‌ریزی، یوسف اودراگو اصرار داشت که چنین کمک‌هایی دیگر «عامل تعیین‌کننده» در اولویت‌های دولت نخواهد بود. CNR همچنین صراحتاً برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را رد کرد، عمدتاً به دلیل سیاست نئولیبرالی آن‌ها. با انعکاس دیدگاهی از سانکارا به عنوان یک مخالف متعهد نئولیبرالیسم، دانشگاهیان و فعالان در یک نشست بین‌المللی در اوآداگو در بیستمین سالگرد مرگ او استدلال کردند که سانکارا را می‌توان پیش‌آهنگی برای

«جایگزین جهانی شدن»² دانست، یعنی جزو کسانی که امروز از جایگزین های جهانی سازی سرمایه داری دفاع می کنند. سال ها پیش از این که اجلاس یرث سومیت در سال 1992 در ریو، چنین سخنی را بیان کند، دیگران بر ابتکارات مختلف سانکارا جهت ادغام حفاظت از محیط زیست در استراتژی های توسعه اقتصادی تمرکز کردند.

بسیج مردمی

یکی از ویژگی های قابل توجه رویکرد دولت سانکارا به توسعه، اتکای آن به بسیج اجتماعی و پروژه های خودیاری محلی بود. مفهوم اساسی خودیاری اجتماعی ریشه های اجتماعی عمیقی داشت. اگرچه پیوندها و تعهدات مرسوم اجتماع ضعیف شده بود، مفاهیم همبستگی اجتماعی، کار جمعی، عمل متقابل و رفاه عمومی هنوز تا حدی حیات داشتند. این کشور دارای مجامع روستایی، گروه های کشاورزان، تعاونی ها، انجمن های جوانان و سایر سازمان های مدنی بود. بزرگترین انجمن دهقانان، اتحادیه فدراسیون های گروه های ناآم (UFGN)، به شدت بر سنت گروه های کار جمعی تکیه داشت، که در آن مردان و زنان جوان برای فعالیت های کشاورزی اجتماعی و تعاونی بسیج می شدند (Oue'draogo 1990). در حالی که دولت سانکارا به طور رسمی با چنین گروه هایی ارتباط نداشت، اما از ایده های سودمند و عملکرد این گروه ها استفاده کرد.

حاملان اصلی آن، کمیته های دفاع از انقلاب (CDR) بودند. در پاسخ به درخواست سانکارا در اولین پخش رادیویی اش، مردم محله های فقیرتر اوآگادوگو شروع به راه اندازی اولین CDRها به صورت موقتی کردند، با رهبرانی که از طریق انتخابات مستقیم و آزاد انتخاب می شدند. CDRها در عرض چند ماه از مراکز اصلی شهر در سراسر کشور، به تقریباً 7000 روستا گسترش یافت.

اولین بسیج کارگری جمعی CDR ها شامل تمیز کردن حیاط مدارس و بیمارستان ها، سنگ ریزه کردن جاده ها، ساختن سدهای کوچک و حتا شروع ساخت و ساز در مدارس، مراکز اجتماعی، تئاترها و سایر امکانات بود. آن ها پاسخ آماده و گاه مشتاقانه ای را از سوی روستاییان

² altermondialisation

و فقرای شهری دریافت کردند، زیرا پروژه‌ها فوراً برای جوامع محلی سودمند بودند و از طرف دیگر عنصر مشورت در انتخاب آن‌ها وجود داشت.

تنش‌هایی بین CDRها و گروه‌های مدنی مستقل از دولت، به ویژه اتحادیه‌های کارگری متمرکز در شهرهای اصلی وجود داشت. با این حال، روابط بین کمیته‌ها و انجمن‌های مدنی عموماً در مناطق روستایی کمتر در تضاد با هم بودند. به طور کلی، 166 انجمن مدنی جدید در همان دوره ایجاد شد که می‌شود تعداد آن‌ها را با تعداد ایجاد شده در پنج سال گذشته مقایسه کرد.

خود CDRها شخصیت محبوبی داشتند. آن‌ها افراد زیادی را درگیر کردند، به ویژه در میان فقرا، که قبلاً هرگز در هیچ فعالیت سیاسی یا انجمنی شرکت نکرده بودند. در جوامعی که روابط سنتی قدرت، به بزرگان و پدرسالاران خانواده اقتدار و رسمیت می‌داد و جوانان از هرگونه اظهار نظر واقعی در مورد تصمیم‌های اساسی زندگی محروم می‌شدند، CDR اما به آن‌ها اجازه‌ی اظهار نظر داد و در نتیجه جوانان به سمت CDRها هجوم آوردند. طبقات پایین‌تر یا آن‌هایی که موقعیت‌های زیردست داشتند نیز در CDRها فرصت‌های جدیدی برای اثبات خود یافتند. برای مثال، در میان پله‌های نیمه‌کوچ‌نشین منطقه لیبتاکو، ریمایه‌های رده پایین‌تر (افرادی که در اصل از اسیران جنگی، بردگان و دست‌نشانندگان غیرپله‌ای تشکیل شده بودند) از انقلاب سانکارا بسیار راضی بودند، تا حدی به این دلیل که آن‌ها فرصتی برای پیشرفت جایگاه خود در مقابل طبقه اشراف یافتند. چنین فراگیری اغلب بورکینابه‌های محافظه‌کار اجتماعی - به ویژه روسای سنتی و بزرگان روستایی را نگران می‌کرد، اما همچنین باعث شد که کمیته‌ها با چیزهایی حیاتی همراه شوند؛ چیزهایی که بسیاری از فعالیت‌های بسیج آن‌ها را مؤثر می‌کرد.

ترقی زنان

تا حدی کمتر، زنان نیز از طریق CDRها راه‌هایی برای ترقی یافتند. آن‌ها بیشتر در بسیج خودیاری اجتماعی و به ندرت در فعالیت‌های دیگر فعال بودند، اگرچه یک سیستم سهمیه‌بندی برای انتخابات در دفاتر CDR تضمین می‌کرد که حداقل چند زن باید به مناصب رهبری برسند.

سانکارا از همان ابتدا بر رهایی زنان به عنوان یکی از اهداف اصلی اجتماعی و سیاسی خود تأکید کرد - امری نادر برای هر رئیس جمهور آفریقا در آن زمان. در سخنرانی جهت‌گیری

سیاسی خود، پیشرفت زنان در فهرست اولویت های ملی، پس از اصلاحات ارتش اما قبل از بازسازی اقتصادی، در رتبه دوم قرار گرفت. این چیزی فراتر از شعار بود. اقدامات ویژه «حمایت از زنان» در بسیاری از برنامه‌ها، از کلاس‌های سوادآموزی برای زنان، تا ایجاد واحدهای بهداشت اولیه در هر روستا، برای حمایت از تعاونی‌های زنان و انجمن‌های بازار گنجانده شد. قانون جدید خانواده حداقل سن ازدواج را تعیین کرد، طلاق را با رضایت دوجانبه برقرار ساخت، حق ارث بیوه را به رسمیت شناخت و قیمت عروس را ممنوع کرد. کمپین‌های عمومی شدیدی علیه ختنه زنان، ازدواج اجباری و چند همسری راه اندازی شد. با این حال، پیشرفت در چنین زمینه‌هایی به طرز دردناکی آهسته بود و امروزه چالشی جدی برای زنان در بورکینافاسو باقی مانده است.

در زمانی که به ندرت هیچ زنی در آفریقا می‌توانست به مناصب سیاسی بالا دست یابد، سانکارا چندین پست را در کابینه از جمله وزیر بودجه، امور خانواده، فرهنگ و بهداشت را به زنان سپرد. اگرچه این انتصاب‌ها بیشتر یک ژست است تا یک تغییر واقعی بین جنسیت‌ها، با این وجود، سیگنال قوی از تشویق به زنان در همه سطوح ارسال می‌شود. در سپتامبر 1985 اتحادیه زنان بورکینا (UFB) توسط دبیرخانه ملی CDR تأسیس شد. دفتر محلی UFB توسط مجامع عمومی زنان انتخاب می‌شدند، اما رئیس، در ابتدا، یکی از اعضای زن دفتر CDR بود که مسئولیت بسیج زنان را به عهده داشت. چند سال پس از کودتای 1987 و سقوط دولت سانکارا، این اتحادیه‌ها از بین رفتند.

دموکراتیک کردن قدرت؟

هنگامی که سانکارا و انقلابیون دیگرش در سال 1983 قدرت را به دست گرفتند، یکی از اولین اقدامات آن‌ها ممنوعیت احزاب سیاسی مستقر بود. زیرا آن‌ها به عنوان ابزار نخبگان قدیمی تلقی می‌شدند. اگرچه به گروه‌های کوچک و چپ‌گرا اجازه فعالیت آشکار داده شد. در عوض، دولت سانکارا مفاهیمی شبیه به دموکراسی مشارکتی را مطرح کرد. همانند بسیج مردمی، CDR ها به عنوان ابزار اصلی برای معرفی عناصر مشارکت مردم در نظر گرفته می‌شدند.

به گفته سانکارا، یکی از اهداف اصلی CDR ها «دموکراتیزه کردن قدرت» بود تا بتوانند به عنوان «نمایندگان قدرت انقلابی در روستاها، محله های شهری و محل کار» عمل کنند. در سطح محلی - و فقط در آن جا - CDRها ساختارهای نسبتاً دموکراتیک بودند و اعضای دفتر مستقیماً در مجامع عمومی آزاد انتخاب می شدند. با این حال، بالاتر از این کمیته های محلی، سلسله مراتبی از فرماندهی وجود داشت که توسط یک دبیرخانه کل ملی، به ریاست دو افسر نظامی، محفوظ بود. طبق اساسنامه CDR، دبیرخانه این اختیار را داشت که دفاتر CDR «متزلزل» را برکنار کند، در چارچوبی که نهادهای پایین تر را تابع نهادهای بالاتر می کرد. دبیر کل CDR، سروان پیر اودراگو، این تبعیت را با این دلیل توجیه کرد که «بسیار خطرناک است که تمام قدرت را فوراً به توده ها بدهیم، زیرا برخی از آن ها حتی نمی دانند انقلاب چیست». بنابراین تصمیم گیری اساساً از بالا به پایین باقی ماند.

پس از یک سازمان دهی مجدد ارضی در سال های 1984-1985، هر یک از 300 بخش شورایی که توسط CDR های روستایی و شهری انتخاب شده بودند، توسط یک بخشدار منصوب از سوی دولت اداره می شد. شهرداران 29 کمون شهری به طور مشابه توسط CDRها در آن شهرها انتخاب شدند، اگرچه شهردار اوگادوگو توسط دولت انتخاب شد. در اوایل سال 1987، مقامات شروع به ایجاد زمینه برای شوراهای نمایندگی 30 استان کردند، با اعضای که توسط CDR های رده پایین انتخاب می شدند، اگرچه مامورای عالی رتبه استانی همچنان در جای خود باقی می ماندند. آیا این پیشرفت ها به جای مؤثرتر کردن اجرای طرح های دولتی، فرصت هایی را برای انتقال ایده ها و نارضایتی ها از سطح محلی به بالا فراهم می کرد؟ ماهیت محدود ابتکارات از پایین و تمایل مقامات مرکزی به رد ایده هایی که با طرح واره انقلابی آن ها همخوانی نداشت، نشان می داد که بیان مشارکت واقعی دموکراتیک محدود می شد. در هر صورت، قبل از اینکه چنین فرصت هایی حتماً آزمایش شوند، این روند با کودتای نظامی 1987 پایان یافت.

متعاقباً، رژیم کامپائوره - تحت فشار شهروندان و ترجیحات اهداکنندگان جدید برای تله های لیبرال دموکراتیک - قانون اساسی جدیدی را در سال 1991 تهیه کرد که کشور را به سمت یک سیستم انتخاباتی چند حزبی سوق داد. اگرچه زبان جدید حقوق و دموکراسی لیبرال تمایل داشت

تداوم یک دولت حزبی را که بارها و بارها همان نخبگان حاکم را مجدداً انتخاب کرده بود پپوشاند، اپوزیسیون سیاسی، چه میانه رو و چه رادیکال، همان زبان دموکراسی انتخابات را پذیرفته اند. و احزاب سانکارا به نوبه خود هر از گاهی عناصر دموکراسی مشارکتی را از دوران سانکارا به یاد می آورند، اما همچنین حمایت خود را از نظم قانون اساسی فعلی کشور تأیید می کنند. هر چقدر هم که این سیستم در بورکینافاسو بد عمل کند، این احزاب آن را به عنوان الگوی راهنما برای تعامل دموکراتیک می پذیرند.

شکاف های رهبری

در حالی که چنین تلاش هایی برای تسهیل کارمندان دولتی در سطوح پایین در جریان بود، سانکارا به طور همزمان مبارزه با فساد را در بالاترین سطح دنبال کرد. تا سال 1987، بسیاری از مقامات رژیم های قبلی محاکمه شده بودند، اما اکنون توجه به سمت مقامات فعلی معطوف شده بود. یک کمیسیون جدید مردمی برای جلوگیری از فساد، جلساتی عمومی آغاز کرد که در آن سانکارا و سایر مقامات عالی موظف شدند داریایی ها و درآمدهای خود و خانواده هایشان را به طور علنی اعلام کنند (داریایی خانواده سانکارا بسیار کم بود). در آخرین جلسه کابینه یک روز قبل از کودتا، سانکارا برای تصویب یک آیین نامه رفتاری برای همه کسانی که دارای مقامات عالی دولتی هستند، به مقامات فشار آورد. ارنست نونگما اودرانگو، پسر عمومی سانکارا که در آن زمان وزیر کشور بود، بعداً به یاد آورد که کامپانوره، پیش از آن «علاقه زیادی به مبارزه با فساد نداشت»، به علاوه از اینکه مجبور شد داریایی های خود را علناً اعلام کند، ناراضی بود. به گفته اودرانگو، کامپانوره متعاقباً به دلیل پنهان کردن برخی از ویژگی های همسرش، مانند ساعت طلایی بزرگی که رئیس جمهور هوفوت-بونی از ساحل عاج به او داده بود، مورد سرزنش قرار گرفت.

علاوه بر ناراضی کامپانوره و دیگران در زمینه مبارزه با فساد، اختلافات جدی بر سر مسائل رهبری، از جمله در استفاده از سرکوب، پدیدار شد. تعداد کمی از این اختلافات در آن زمان به طور علنی بیان شد، اما بسیاری از آن ها تنها پس از کودتای 1987 ظاهر شدند، زیرا چندین عضو سابق CNR و دیگران گزارش هایی از شکاف های رهبری ارائه کردند. به استثنای عذرخواهی مارتینز (1989) برای کودتا، بیشتر گزارش ها با توجیهاتی که طرفداران کامپانوره

ارائه کرده اند، در تناقض هستند. حامیان کامپانوره به دنبال این بودند که سانکارا را به عنوان یک مستبد نشان دهند که می‌خواست به تنهایی حکومت کند و مخالف اتحاد سازمان‌های سیاسی انقلابی بود.

از اظهارات عمومی سانکارا، می‌شود فهمید که او به وضوح در مورد ادغام ساده گروه‌های موجود تردید داشت. این دومی‌ها در بیشتر موارد بسیار کوچک بودند، و تنها پایگاهی در جنبش دانشجویی، در میان دانشجویان و در بخش‌هایی از ارتش افسری داشتند. به علاوه، بیشتر اعضای آن‌ها از طریق نوشته‌های مانو یا انور خوجه آلبانی تحصیلات سیاسی داشتند. با حضور ژوزف استالین در میان پانسیون قهرمانان، بسیاری از آن‌ها رویکردی بسیار جزم‌گرایانه و نابردبار از خود نشان دادند و دیدگاهی «جبرگرایانه» نسبت به تغییرات انقلابی داشتند. افسران نظامی در میان آن‌ها (به ویژه در اتحادیه کمونیست بوركینابه) معیار دیگری از فرماندهی را وارد ترکیب خود کردند.

در حالی که سانکارا خودش از تمایلات فرماندهی رها نبود، به نظر می‌رسید که در طول سال آخر عمر خود، گاهی به زبان آشکارای ضد استالینیستی، به سمت و سوی متفاوتی پیش می‌رفت. او به یکی از روزنامه‌نگاران گفت که استالین با سرکوب شوراهای بالا بردن پلیس مخفی «لنینیسم» را کشت. در یک سخنرانی در سال 1986، او نسبت به ایجاد یک گروه پیشتاز سیاسی از طریق ادغام ساده سازمان‌های موجود هشدار داد. و در یک سخنرانی بزرگ در آگوست 1987، هر شکلی از سازماندهی که یکپارچه و از نظر سیاسی فلج‌کننده باشد را به شدت رد کرد. آنچه بوركینافاسو به جای آن نیاز داشت، «بیانی متنوع، چندوجهی و غنی‌کننده از بسیاری از ایده‌های مختلف، و فعالیت‌ها و ایده‌های بسیار زیاد و سرشار از تفاوت.» بود. او گفت: در حالی که انقلاب به معنای سرکوب استثمارگران و دشمنان ماست، فقط باید به معنای اقناع توده‌ها باشد - توده‌ها باید ترغیب شوند تا در انتخاب‌های خود آگاه و مصمم شوند.

به طور گسترده ایده‌های سانکارا در مورد گسترش پایگاه سیاسی CNR ارتباط نزدیکی با اقدامات او برای کاهش تنش‌های سیاسی داشت. با این حال، هر گونه پیشنهاد مستقیم برای مورد دوم در ماه مه 1987 زمانی که اعضای یک CDR در اوگادوگو چندین عضو اتحادیه برجسته از جمله سومان توره را به اتهام برنامه ریزی برای تظاهرات ضد دولتی دستگیر کردند،

کوتاه شد. CDR آشکارا خواستار اعدام آن ها شد. رهبران، همه به جز یکی از گروه های چپ در CNR از درخواست برای اعدام توره حمایت کردند، اما «نظر سانکارا در نجات جان سومان توره تعیین کننده بود.» فردریک کیمد، دستیار رئیس جمهور، که قرار بود با سانکارا در کودتا بمیرد، روز قبل گفت که سانکارا مخالف بازداشت اتحادیه‌گرایان است، زیرا «به انقلاب آسیب وارد کرده است» (گفتگوی خصوصی، 14 اکتبر 1987، اوگادوگو). سانکارا برای آزادی آن ها فشار آورد، و اگرچه خود توره در بازداشت باقی ماند، تعدادی از آن ها آزاد شدند. در جلسه CNR در اوایل اکتبر، سانکارا اعلام کرد که نزدیک به 90 زندانی سیاسی به زودی آزاد خواهند شد. به دلیل موضع آشتی جویانه خود، سانکارا یک هفته بعد به گروهی از روزنامه نگاران خارجی گفت: «اکنون کمپینی علیه من وجود دارد. به من اتهام می‌زنند که یک فرد احساساتی هستم.»

آن کارزار با کودتا و ترور سانکارا به اوج خود رسید. در حالی که به نظر می‌رسد ابتکار فوری از سوی افسران ارشد نظامی بورکینابه انجام شده است، بسیاری گمان می‌کنند که آن ها تشویق و حمایت مستقیم از سوی فرانسه، ساحل عاج و دیگر قدرت های خارجی که از سیاست های ضد امپریالیستی رژیم سانکارا نگران شده بودند، داشته اند.

در مسائل داخلی، آن هایی که در CNR و ارتش افسران طرفدار یک مسیر سخت تر و سرکوبگرانه تر بودند، پیروز شدند. آن ها برای توجیه اقدام خود، بسیاری از کاستی های چهار سال گذشته را تنها به گردن سانکارا انداختند. آن ها به طور همزمان به دنبال اعتبار برای دستاوردهای انقلاب بودند - اگرچه دیری نگذشت که حتا تظاهر به ادامه انقلاب را کنار گذاشتند.

«شمامت ابداع آینده»

بلافاصله پس از کودتا، یک سرزنش مکرر علیه سانکارا انجام شد: دولت او یک آرمان شهر ناامید بود که به محدودیت های عینی کشورش توجه نکرد و در نتیجه از آن فراتر رفت. برخی این را ویژگی معمول رهبران کاریزماتیک می‌دانستند. آن ها ممکن است رویاپردازان بزرگی باشند، اما اغلب در درک رویه های معمول و بوروکراتیک که برای تثبیت ضروری تلقی می‌شوند، مشکل

دارند. تعدادی از حامیان خود سانکارا شکایت داشتند که او تمایل داشت ابتکارات گسترده ای را بدون در نظر گرفتن نحوه اجرای آن ها اعلام کند.

بیانیه های سانکارا مطمئناً مملو از اهداف گسترده و چشم اندازهای بزرگ بود. به هر حال، این یک تلاش انقلابی بود، نه تلاشی برای اصلاحات تدریجی. سانکارا همچنین نسبت به کسانی که اصرار داشتند که یک کشور فقیر - یا مردم فقیر - نباید چشمشان را خیلی بالا بگذارد، ابراز بی تابی کرد. او علاقه داشت که بگوید: «آنچه را که انسان تصور کند، می تواند به آن برسد یا همانطور که او به یک روزنامه نگار سوئیسی گفت: «شما نمی توانید تغییر اساسی را بدون مقدار معینی جنون انجام دهید... این از ناسازگاری می آید، شجاعت پشت کردن به فرمول های قدیمی، شهامت ابداع آینده... ما باید شهامت ابداع آینده را داشته باشیم.»

با این حال تلاش سانکارا اتوپیایی نبود. در چهار سالی که رئیس جمهور بود، بارها نشان داد که ابتکاراتی که زمانی غیرقابل تصور بودند، حداقل می توانند به راه بیفتند. او این کار را با متقاعد کردن بسیاری از مردم عادی انجام داد و نشان داد آن ها توانایی عمل را دارند. او به عنوان سخنور مهارت های استثنایی داشت و با عبارات رنگارنگ و مبتکرانه، شوخ طبعی و هوش روشن می توانست مخاطبان را درگیر کند. سخنان او با یک رفتار شخصیتی که صمیمیت، گشاده رویی و فروتنی را نشان می داد، و اغلب از طریق حرکات ساده مانند دوچرخه سواری در خیابان ها، بازی فوتبال با شلووارک و پیراهن یا اختلاط با روستاییان به شیوه ای آرام بیان می شد، در می گرفت.

سانکارا همچنین پیام های خود را از طریق اقدامات نمادین و حتی نمایشی منتقل می کرد. برای ابهام زدایی از عملکردهای عالی دولت، بودجه های دولت مرکزی در مجامع عمومی توده ای تدوین شد و مدیران اجرایی شرکت های دولتی در معرض انتقادات عمومی قرار گرفتند. کارمندان دولت اغلب ملزم به پوشیدن لباس های سنتی فاسو دان فانی بودند که به جای کت و شلوارهای غربی، هم برای تقویت فرهنگ بومی و هم ایجاد بازار داخلی برای لباس های ساخته شده از پنبه محلی انجام می شد. در روز جهانی زن، مردان تشویق شدند که به جای همسرانشان به بازار بروند یا به افتخار آن ها درخت بکارند. چنین تدابیری همیشه نمی توانست اجرا شود - و گاهی باعث تمسخر می شد - اما ایده های بسیاری را در ذهن همگان به یادگار گذاشتند.

برخی از نتایج الهام عمومی می تواند بسیار قابل توجه باشد. در سپتامبر 1984، دولت سانکارا اعلام کرد که یک کمپین به سبک کماندویی برای واکسینه کردن اکثر کودکان در برابر قاتلان کلیدی دوران کودکی (سرخک، مننژیت و تب زرد) در عرض تنها دو هفته به راه خواهد انداخت. اهداکنندگان خارجی هشدار دادند که نمی توان این کار را انجام داد و خواستار سرعت محتاطانه تر شدند. با این حال، دولت همچنان پافشاری کرد و از رسانه های دولتی برای تبلیغ این کمپین و CDR ها برای بسیج کارکنان بهداشتی محلی و فعالان روستا برای اجرای آن استفاده کرد. در پایان این دو هفته، حدود دو میلیون کودک واکسینه شده بودند که میزان ایمن سازی در برابر این سه بیماری را از 11 تا 19 درصد کل کودکان به 60 تا 75 درصد افزایش داد. در نتیجه، اپیدمی معمول سرخک و مننژیت در سال بعد اتفاق نیفتاد و از مرگ بین 18000 تا 50000 کودک جلوگیری کرد.

همانطور که چنین مثال هایی نشان می دهد، سانکارا نه تنها توانست دیگران را متقاعد کند که رویای خود را به اشتراک بگذارند، بلکه همچنین متوجه شد که سخت کوشی و تعهد آن ها می تواند رویا را به واقعیت تبدیل کند. بوریمبا اودرانگو، سردبیر دو هفته نامه بورکینابه لو ریپورتر، نتیجه گرفت: «سانکارا قطعا یک فرشته یا قدیس نبود. او مردی بود، با عیوب و ویژگی هایش.» اگر سانکارا همچنان طرفدار دارد، «بیش از همه به این دلیل است که او موفق شد یک نسل کامل از آفریقایی ها را به رویاپردازی وادار کند».

درمورد نویسنده

ارنست هارش که از دهه 1970 در مورد آفریقا تحقیق کرده و نوشته است، دارای مدرک دکترای جامعه شناسی از دانشکده جدید تحقیقات اجتماعی در نیویورک است و در حال حاضر محقق ارشد وابسته به موسسه مطالعات آفریقا در دانشگاه کلمبیا، نیویورک است.

منابع

Anderson, Benedict. 1993. *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso.
Andriamirado, Sennen. 1987. *Sankara le rebelle*. Paris: Jeune Afrique livres.

Andriamirado, Sennen. 1989. *Il s'appelait Sankara*. Paris: Jeune Afrique livres.

Bane'gas, Richard. 1993. *Insoumissions populaires et ré'volution au Burkina Faso*. Bourdeaux: Centre d'e'tude d'Afrique noire.

Beinen, Henry. 1985. "Populist Military Regimes in West Africa." *Armed Forces and Society* 11 (3): 357- 377.

Bovin, Mette. 1990. "Nomads of the Drought: Fulbe and Wodabee Nomads Between Power and Marginalization in the Sahel of Burkina Faso and Niger Republic." In *Adaptive Strategies in African Arid Lands*, edited by Mette Bovin and Leif Manger, 29 -57. Uppsala: Scandinavian Institute of African Studies.

Conseil national de la ré'volution. 1984. *Statut ge'ne'ral des comite's de de'fense de la ré'volution*. Ouagadougou: Imprimerie des Forces arme'es nationales.

Diawara, Mahamadou. 1996. "Mouvement associatif et transformations du champ politique." In *Le Burkina entre ré'volution et de'mocratie*, edited by Otayek et al., 229- 246.

Englebert, Pierre. 1996. *Burkina Faso: Unsteady Statehood in West Africa*. Boulder, CO: Westview.

Gakunzi, David. 1991. "Pre'face a` l'e'dition franc,aise." In *Oser inventer l'avenir. La parole de Sankara (1983-1987)*, 7-21. Paris: Pathfinder and L'Harmattan.

Guirma, Fre'de'ric. 1991. *Comment perdre le pouvoir? Le cas de Maurice Yame'ogo*. Paris: Editions Chaka.

Harrison, Paul. 1987. *The Greening of Africa*. Harmondsworth: Penguin.

Harsch, Ernest. 1998. "Burkina Faso in the Winds of Liberalization." *Review of African Political Economy* 25 (78): 625- 641.

Harsch, Ernest. 1999. "Trop, c'est trop!: Civil Insurgence in Burkina Faso, 1998-99." *Review of African Political Economy* 26 (81): 395 -406.

Harsch, Ernest. 2009. "Urban Protest in Burkina Faso." *African Affairs* 108 (431): 263 -288.

Harsch, Ernest. 2012. "Thomas Sankara (1949-1987)." In *Dictionary of African Biography*, edited by Emmanuel K. Akyeampong and Henry Louis Gates, Jr., Vol. 5, 268 -270. Oxford: Oxford University Press

Hilgers, Mathieu, and Jacinthe Mazzocchetti, eds. 2010. *Re'volts et oppositions dans un re'gime semiautoritaire. Le cas du Burkina Faso*. Paris: Karthala

Jaffre', Bruno. 1989. *Burkina Faso: Les Anne'es Sankara, de la ré'volution a` la rectification*. Paris: L'Harmattan.

Jaffre', Bruno. 2007. *Biographie de Thomas Sankara: La patrie ou la mort...* . 2nd ed. Paris: L'Harmattan.

Jaffre', Bruno. 2009. "Que sait-on sur l'assassinat de Sankara?" Accessed January 24, 2012. [http:// thomassankara.net](http://thomassankara.net)

- Kabeya Muase, Charles. 1989. *Syndicalisme et démocratie en Afrique noire: L'expérience du Burkina Faso (1936-1988)*. Paris and Abidjan: Karthala and Inades Edition.
- Koumba, Barry. 1990. "Popular Participation in Burkina Faso: Contribution of the Peasant Society." Paper presented at the International Conference on Popular Participation in the Recovery and Development Process in Africa, Arusha, Tanzania, February 12-16. Addis Ababa: UN Economic Commission for Africa, E/ECA/ICPP/90/27.
- Loada, Augustin. 1996. "Blaise Compaore' ou l'architecte d'un nouvel ordre politique." In *Le Burkina entre révolution et démocratie*, edited by Otayek et al., 277 -297.
- Loada, Augustin. 2010. "Contrôler l'opposition dans un régime semi-autoritaire. Le cas du Burkina Faso de Blaise Compaore'." In *Revolts et oppositions dans un régime semi-autoritaire*, edited by Hilgers and Mazzocchetti, 269 -294.
- Martens, Ludo. 1989. *Sankara, Compaore' et la révolution burkinabe*. Berchem, Belgium: Editions EPO.
- Martin, Guy. 1987. "Ideology and Praxis in Thomas Sankara's Populist Revolution of 4 August 1983 in Burkina Faso." *Issue: A Journal of Opinion* 15: 77 -90.
- Ministère de la planification et du développement populaire. 1985. *Premier plan quinquennal de développement populaire, 1986-1990: Rapport général de synthèse*. Ministère de la planification: Ouagadougou
- Novicki, Margaret A. 1986. "Burkina Faso: Transforming the Statistics." *Africa Report* 31 (3): 68-72, May-June.
- Otayek, René. 1989. "Rectification." *Politique africaine* No. 33, March, 2-10
- Otayek, René, Filiga Michel Sawadogo, and Jean-Pierre Guingane', eds., 1996. *Le Burkina entre révolution et démocratie (1983- 1993)*. Paris: Karthala
- Que'draogo, Bernard Le'déa. 1990. *Entraide villageoise et développement: Groupements paysans au Burkina Faso*. Paris: L'Harmattan
- Que'draogo, Boureima. 2010. "Révolution du 4 août 1983: Que reste-t-il de l'héritage de Thom Sank?" Accessed January 24, 2012. <http://www.thomassankara.net>
- Prairie, Michel, ed. 2007. *Thomas Sankara Speaks: The Burkina Faso Revolution, 1983-87*. 2nd ed. New York: Pathfinder Press.
- Sandwidi, Kourita. 1996. "Syndicalisme et pouvoir politique. De la répression a la renaissance." *Le Burkina entre révolution et démocratie*, edited by Otayek et al., 325- 352.
- Sankara, Thomas, and François Mitterrand. 1986. "La joute verbale Sankara Mitterrand (texte intégral), 17 novembre." Accessed October 23, 2012. <http://thomassankara.net>

- Savadogo, Kimseyinga, and Claude Wetta. 1992. "The Impact of Self-imposed Adjustment: The Case of Burkina Faso, 1983– 9." In *Africa's Recovery in the 1990s: From Stagnation and Adjustment to Human Development*, edited by Giovanni Andrea Cornia, Rolph van der Hoeven and Thandika Mkandawire, 53–71. New York: St. Martin's Press.
- Secrétariat géneral national des CDR. 1986. *Première conférence nationale des Comités de défense de la révolution: documents finaux*. Ouagadougou: Imprimerie presses africaines.
- September National Imbizo. 2012. "The People's Manifesto", "About the Imbizo" and "Thomas Sankara: A Celebration of His Legacy". Accessed October 23, 2012. <http://septemernationalimbizo.org>
- Skinner, Elliot P. 1988. "Sankara and the Burkinabe` Revolution: Charisma and Power, Local and External Dimensions." *Journal of Modern African Studies* 26 (3): September, 437 –455.
- Some´, Vale`re D. 1990. *Thomas Sankara: L'espoir assassiné*. Paris: L'Harmattan.
- Tilly, Charles. 1978. *From Mobilization to Revolution*. New York: Random House.
- Tilly, Charles. 1995. *European Revolutions, 1492–1992*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Trimberger, Ellen Kay. 1978. *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt and Peru*. Piscataway, NJ: Transaction Publishers.
- Union pour la renaissance/Parti sankariste (UNIR/PS). 2009. "Statuts de l'Union pour la renaissance/ Parti sankariste," Ouagadougou
- Union pour la renaissance/Parti sankariste (UNIR/PS). 2012. "Le Mot du pre´sident." Accessed March 9, 2012. <http://unirps.org>
- Zagre´, Pascal. 1994. *Les politiques économiqes du Burkina Faso: Une tradition d'ajustement structurel*. Paris: Karthala.